

تبیین چرایی انتخاب کشورهای هدف از سوی داعش و آینده پیش روی آن

محمد حسین جمشیدی*

استادیار گروه روابط بین الملل دانشگاه تربیت مدرس

سجاد محسنی

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

پیدایش داعش را می‌توان پس از قیام‌های اخیر در جهان عرب، مهم‌ترین بحران امنیتی خاورمیانه تلقی کرد، زیرا نحوه برخورد با این بازیگر جدید با توجه به منافع درهم‌پیچیده بازیگران جهانی و منطقه‌ای به مشکلی جدی تبدیل شده است. صرف‌نظر از نحوه شکل‌گیری و پیامدهای این تحولات، مسئله مهم چرایی انتخاب منطقه جغرافیای فعلی از سوی داعش برای تحقق اولیه مقاصد خود و راهبردش در گزینش مناطق جغرافیایی مورد نظر هست. بر این اساس، پرسش اصلی در اینجا، چرایی انتخاب بازیگران مورد تهاجم از سوی این بازیگر غیردولتی است. در همین ارتباط، پژوهش حاضر درصدد است تا با استفاده از اسناد و آثار موجود با شیوه‌ای تبیینی و اکتشافی به تحلیل و تبیین این موضوع بپردازد. دستاوردهای این پژوهش حاکی از آن است که با توجه به تلاش برای بقا و نیاز به سرزمین از سوی داعش همراه با وضعیت متفاوت جوامع اسلامی هدف این گروه، به نظر می‌رسد علاوه بر معیار ایدئولوژیک، متغیرهای دیگری از جمله متغیرهای درونی چون توانایی اقتصادی و توانایی ائتلاف‌سازی این گروهک و متغیرهای بیرونی مانند ثبات سیاسی، پتانسیل شکاف‌پذیری قومی و مذهبی و توان اقتصادی و سیاسی کشورهای مورد تهاجم در گزینش داعش تأثیرگذار هستند.

واژگان کلیدی: داعش (دولت اسلامی عراق و شام)، امنیت نظامی، دولت، شکاف‌پذیری اجتماعی، ثبات سیاسی.

مقدمه

پس از جنگ‌های وستفاليا (Westphalia) و شکل‌گیری نظام دولت ملت، مرزها و محدوده‌های جغرافیایی به‌عنوان هویت‌های جدایی‌ناپذیر دولت ملت‌ها تعریف شدند و بدین ترتیب تعریف جدید از دولت شکل گرفت. (زرگر، ۱۳۸۵: ۱۰۹) در تعریف جدید از دولت مرزها اهمیت یافته و بقا و حفاظت از مرزها به هدف اولیه بازیگران تبدیل شد. در این راستا نظریات روابط بین‌الملل و از جمله واقع‌گرایی نیز به این مفهوم توجه ویژه‌ای داشتند. واقع‌گرایان با طرح مفهوم بقا، امنیت را مترادف با بقا تلقی می‌کنند و بقا نیز به معنی امکان ادامه حیات دولت - کشور در نظام بین‌الملل است. (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۷۹-۸۰) بر این اساس، بقا برای هر بازیگری در عرصه بین‌المللی اهمیت خاصی دارد؛ بنابراین، داعش نیز به‌عنوان یک بازیگر غیردولتی در عرصه بین‌المللی در وهله اول در پی بقا و سپس توسعه خود بوده است به صورتی که با اطلاق عنوان «دولت» بر خود به‌صورت واضح به دنبال دستیابی به سرزمینی مستقل جهت ایجاد دولت مورد نظر خود است تا از این طریق بتواند به‌پیش از قرارداد ۱۹۱۶ «سایکس-پیکو» (Sykes-Picot) که منجر به تقسیم‌بندی منطقه خاورمیانه پس از فروپاشی عثمانی به دو حوزه نفوذ بریتانیا و فرانسه شد؛ و احیای خلافت بازگردد.

بر اساس این قرارداد که با عنوان «خطی بر شن» (The line in the sand) توسط دو دیپلمات ترسیم شد؛ منطقه شمال، شامل سوریه و لبنان به فرانسه داده شد و منطقه جنوب این خط حوزه نفوذ بریتانیا قرار گرفت که شامل بغداد، بصره، اردن و فلسطین می‌شد. (Mather, 2014: 471-472) این تقسیم‌بندی مورد انتقاد گسترده قرار گرفت؛ تی ای لورنس (T.E. Lawrence) به‌عنوان فردی که اطلاعات زیادی در این زمینه داشت و تفاوت‌های ملیتی و مذهبی در این تقسیم‌بندی را مورد توجه داشت، خیر از بروز تعارض در منطقه داد. رئیس‌جمهور وقت امریکا، وودرو، ویلسون نیز اظهار کرد که: «مردم و شهرها نباید میان حکومت‌ها معاوضه شوند و حل اختلافات مرزی باید بر اساس نگرانی‌ها و منافع مردم این منطقه باشد». بریتانیا و فرانسه اما به این هشدارها توجه نکردند و پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی تعارضات زودتر از آنچه تصور می‌شد ظاهر شد. (Mather, 2014: 471-472) بر همین اساس یکی از مهم‌ترین اختلافات کنونی در قالب مرزهای ایجاد شده را می‌توان ناآگاهی از شرایط قومی و مذهبی در هنگام تقسیم‌بندی دانست؛ آنچه داعش اعلام کرده است به آن اعتقادی ندارد و درصدد ایجاد مرزهای سیاسی و مذهبی جدیدی است.

با توجه به آنچه گذشت مسئله اصلی این است که داعش بر چه اساسی جوامع مورد تهاجم خود را انتخاب می‌کند و برنامه‌های احتمالی پیش روی این گروهک در این خصوص چه خواهد بود؟ در پاسخ می‌توان به این نکته اشاره داشت که دولت اسلامی عراق و شام (داعش) صرف‌نظر از متغیرهای درونی (در قالب ویژگی شخصیتی افراد و سران، درک از پتانسیل سیاسی و نظامی

خود، توانایی در ائتلاف‌سازی) بر اساس متغیرهای بیرونی (ثبات سیاسی کشورهای مورد تهاجم، پتانسیل شکاف پذیری اجتماعی و مذهبی و امکان عضوگیری جدید و متغیرهای اقتصادی دیگر کشورها) بازیگران مورد تهاجم را انتخاب می‌کند.

۱- چهارچوب مفهومی

داعش به‌عنوان پدیده‌ای نوظهور در جهان تلاش دارد تا در وهله اول به دنبال تثبیت جایگاه خود به‌عنوان دولتی پذیرفته‌شده در عرصه بین‌المللی باشد؛ بنابراین، ایجاد دولت -ملت از سوی این گروه می‌تواند زمینه بقا را برای آن فراهم کند. اگرچه نظام‌های سیاسی تحت عنوان دولت یا حکومت از گذشته دور در تاریخ سیاسی و اجتماعی بشر وجود داشته، اما باید اذعان کرد که پدیده دولت -ملت پدیده‌ای جدید بوده که مربوط به دوران مدرن است. معاهده وستفالیای سال ۱۶۴۸ در واقع، نقطه عطفی در پیدایش دولت -ملت مدرن است. قبل از معاهده وستفالیای جهان تحت تسلط نظام‌های سیاسی چندوجهی همچون کلیسا، امپراتوری‌های چند قومیتی و دولت -شهرها بود، اما در پی تحولات وستفالیای دولت -ملت مدرن که با ویژگی‌هایی چون افزایش تمرکز، نهادینه‌سازی، اقتدار عمومی و مرزهای سرزمینی مشخص همراه بود، جایگزین این نظام‌های سیاسی شد. (قوام و قیصری، ۱۳۹۱: ۱۲)

دولت -ملت‌سازی فرایندی است که از طریق آن شهروندان یک جامعه به تدریج ویژگی‌های مشترک خود را در چهارچوب یک سرزمین واحد بازتولید می‌کنند؛ در این فرایند دولت سازی روندی است که از طریق آن رابطه بین مردم و دولت تنظیم شده و در قالب ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در نهایت حقوقی تعریف و نهادینه می‌شود. از سوی دیگر ملت‌سازی روندی جامعه‌شناختی - تاریخی است که از طریق آن با کم‌رنگ‌تر شدن تمایزهای قومی، قبیله‌ای، نژادی، جنسیتی و زبانی تعدادی از مردم در سرزمین مشخصی به هویت مشترک تاریخی دست می‌یابند و حفظ ارزش‌های آن را از وظایف حیاتی خود تلقی می‌کند. (جوکار، ۱۳۸۷: ۸)

دولت و ملت همواره در یک ارتباط دوسویه تکوینی و تأسیسی نسبت به یکدیگر عمل می‌کنند. دولت برای تثبیت و تداوم خود به وجود یک ملت و همبستگی آن نیاز دارد و ملت نیز برای انباشت بهتر و نهادینه کردن قدرت و حفظ هویت متمایز و مستقل خود به وجود دولتی نیرومند نیازمند است. دولت سازی ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بلندمدت است که این نهادها شامل قوه مقننه، نظام قضایی، کارگزاران اجرایی مانند آموزش و پرورش و حمل و نقل هستند. در حوزه ملت‌سازی تلاش تمرکز بیشتر بر روی ایجاد هویت است. آنتونی دی اسمیت معتقد است که هویت ملی بازتولید و بازتفسیر دائمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی است که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل

می‌دهند که تشخیص هویت افراد با آن‌ها صورت می‌گیرد. (امینیان و کریمی قهرودی، ۱۳۹۱: ۷۴)

عدم انسجام سیاسی و تشتت و تبدیل یک دولت-ملت به گروه‌های قومی متعدد ابعاد جدیدی را به مسئله پیچیده امنیت ملی در جهان سوم داده است. شاید ملموس‌ترین مورد ناکامی کشورهای درحال توسعه در ایجاد یک احساس مشترک عمومی درباره ارزش‌ها و علائق ملی مشترک باشد. شکاف‌های گروهی ریشه‌دار، اجازه گردآمدن نیازها، ارزش‌ها و علائق ملی را بیش از آن مقدار که از قبل وجود داشته، نمی‌دهد. تلاش دولت‌ها جهت یکسان‌سازی به‌ندرت به‌جایی رسیده و اغلب باعث به وجود آمدن فعالیت‌ها و جنبش‌های قهرآمیز جدایی طلب شده است. تحرکات قومی جدایی طلبانه تمامیت ارضی و سیاسی کشور را به مخاطره می‌اندازند در نتیجه علاوه بر کاهش و عدم یکپارچگی سیاسی، هسته اصلی ناامنی داخلی را تشکیل می‌دهند. در برخی مواقع، مناقشات گروهی باعث می‌شود که مرز میان تهدیدات داخلی و خارجی مبهم جلوه کند. در ابتدا جنبش‌های جدایی طلب قومی حالت محلی و محدود دارد، ولی ممکن است که این گروه‌های قومی و مخالف به دنبال کسب حمایت یکی از کشورها باشند؛ در نتیجه زمینه‌های ناامنی خارجی را فراهم می‌سازند (ساعی، ۱۳۸۴: ۶۷) که گذشته از تضعیف توان ملی، منجر به سلب اعتماد سیاسی از نهادهای دولتی می‌شود.

تحولات اخیر خاورمیانه به‌نوعی متأثر از این بی‌اعتمادی سیاسی اقلیت‌ها، احزاب و گروه‌های مختلف از سیستم سیاسی بوده است که منجر به بی‌ثباتی در این کشورها شده است. گستره ثبات سیاسی می‌تواند از طریق تطابق‌پذیری دو عنصر دولت و جامعه اندازه‌گیری شود. تنوع و تفاوت در یک منطقه می‌تواند بر سایر مناطق اثر بگذارد به صورتی که علی‌رغم تغییر در سیستم اجتماعی، اجازه تغییر در سایر سطوح را نیز می‌دهد و در نهایت منجر به چالش‌های متنوعی برای توسعه سیاسی می‌شود. در حقیقت می‌توان گفت که بی‌اعتمادی مردم به قانون و سیاست‌ها، بی‌اعتمادی به خود دولت است که راه‌حل آن شرکت دادن مردم در امور کشور و گسترش فرایند دموکراسی سازی است. (فلسفی، ۱۳۷۱: ۲۷۰)

در همین راستا نظریات متعددی در حوزه دولت-ملت‌سازی وجود دارد که بیشتر در دو قالب زیر قرار می‌گیرند:

الف) اول ملت‌سازی بعد دولت‌سازی؛ که این مدل را مختص جوامع اروپایی می‌دانند. طبق این مدل نخست ملت به وجود می‌آید و سپس بر اساس آن یک دولت شکل می‌گیرد؛ در واقع، بر اساس این مدل دولت-ملت‌سازی در یک فرایند طبیعی تاریخی تکامل پیدا کرده است. به این معنی که ابتدا ملت‌ها در جریان جنگ‌های وستفالی جنگیده و سپس با پایان جنگ دولت را با مرز مشخص و قدرت مشخص به وجود آورده‌اند در صورتی‌که در عراق و سوریه ابتدا مرزهای

سیاسی در قرارداد ۱۹۱۶ تنظیم و سپس حاکمانی برای آن‌ها مشخص شد آنچه در مرحله دوم به آن اشاره شده است.

ب) ابتدا دولت سازی بعد ملت‌سازی؛ در مقابل مدل اول این مدل را به‌طور بارز از تجربه ایالات متحده امریکا استنباط کرده‌اند. برخلاف مدل اروپایی در مدل امریکایی وجود دولت مقدم بر ملت است. بدین گونه که با مهاجرت‌هایی که به امریکا صورت گرفت، پیشرفت‌های اروپایی در زمینه سیستم دولت‌مداری و نهادهای آن به ایالات متحده وارد شد و دولت‌سازی پیشرفت بارزی کرد که بی‌شک نقش مثبت استعمار را در این الگو نمی‌توان نادیده گرفت. (متقی و محمد حسینی، ۱۳۹۱: ۱۹)

این روند در آسیا نتوانسته موفقیت امریکا را داشته باشد و در نتیجه تقسیم نامناسب ارضی و مرزی این فرایند با شکست مواجه شد که بحران‌های متعددی را منجر شده است. در این مرحله سعی می‌شود با استفاده از قدرت سخت، دولت و نهادهای متمرکز ایجاد شود تا بتوان نهادهای اجتماعی را کنترل کرد. این قدرت متمرکز در فرایندی هماهنگ و منسجم با ایجاد الگوها و روایت‌های مطلوب مبانی هویتی جدید در جامعه ایجاد کرده و روایت‌های پیشین را منسوخ و هویت‌های پیشین را که مبنای رفتار آحاد قبلی جامعه بود، تغییر می‌دهد. (امینیان و کریمی قهرودی، ۱۳۹۱: ۷۴) در قالب این دولت سازی معیوب پیشین در خاورمیانه، داعش نیز ابتدا از مدل دولت سازی استفاده می‌کند تا با افزایش توانمندی خود ضمن از بین بردن دولت پیشین و جایگزینی دولت جدید، مرحله بعد را آغاز کند که در این مرحله ملت‌سازی و ایجاد هویت جدید اهمیت می‌یابد؛ بنابراین، می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین متغیرهای مورد توجه داعش برای شروع فرایند دولت سازی در درون دولت‌های موجود، استفاده از شکاف‌های سیاسی و بی‌اعتمادی سیاسی در عراق و سوریه و دامن زدن به بی‌ثباتی سیاسی موجود برای از بین بردن آن و ایجاد ثبات سیاسی مورد نظر بوده است که در زیر می‌توان به متغیر ثبات سیاسی به‌عنوان مهم‌ترین متغیر در تشخیص انتخاب کشورهای مورد توجه اشاره کرد.

۲- بی‌ثباتی سیاسی کشورهای مورد تهاجم

یکی از مهم‌ترین متغیرهایی که می‌توان از آن به‌عنوان زمینه‌ساز ظهور داعش نام برد، بی‌ثباتی سیاسی دو کشور عراق و سوریه بوده است که شرایط را برای بروز اختلافات سیاسی و سپس درگیری‌های نظامی و ایجاد ناامنی فراهم آورد که می‌تواند نتیجه عدم تسلط دولت بر انحصار مشروع زور باشد. از دید ماکس وبر دولت یک اجتماع انسانی است انحصار مشروع کاربرد زور فیزیکی درون قلمرو خود را دارد، اما نکته در اینجاست که نمی‌توان این را مسلم فرض کرد که همه دولت‌ها قوی هستند و می‌توانند مرزهای خود را کنترل کنند. (Schwarz, Corral, 2011: 210)

بی‌ثباتی سیاسی یکی از مهم‌ترین موانع اصلی حکومت‌ها در ایفای کارکردهای عمومی بوده است و کارآمدی آن‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. وظیفه اصلی حکومت در اغلب رژیم‌های

سیاسی، پاسخگویی به نیازهای جامعه است. در صورتی که حکومت موفق به برآوردن نیازهای مطرح شده توسط جامعه باشد نارضایتی در جامعه ایجاد نمی‌شود. حال اگر سطح کارکرد حکومت از سطح نیازهای اتباع عقب بماند، نارضایتی ایجاد می‌شود که می‌تواند به صورت بی‌ثباتی ظاهر شود. (محمدی لرد، ۱۳۹۰: ۱۵۵ و ۱۶۰)

در این میان می‌توان جنس نارضایتی‌ها از کارکرد سیستم سیاسی عراق و سوریه را در مرحله اول سیاسی و تلاش برای حضور بیشتر در صحنه سیاسی دانست و سپس بعد اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد که کارایی و مشروعیت دستگاه‌های سیاسی مذکور را زیر سؤال می‌برد. از دید مارشال، هر سیستم تحول در هر بعد، وابسته به دو عامل است؛ نخست «هماهنگی عملی» که کارایی را در نظر دارد و دوم «پذیرش داوطلبانه» که مراد از آن مشروعیت است، یعنی حالتی که به تعبیر ملوین بست (Melvin Best) برای حفظ تعادل نیازی به استفاده از قدرت نباشد. مشکلاتی هم که در فرایند پویایی سیستم ایجاد می‌شود در صورتی که حل نشود تمامی ابعاد را درگیر خواهد کرد. (محمدی لرد، ۱۳۹۰: ۱۶۲-۱۶۱)

مفهوم ثبات سیاسی علاوه بر نبود اتفاقات بی‌ثبات کننده در درون یک جامعه و نبود تهدیدات جدی نسبت به نظام سیاسی و تهدید بقای آن تا حدودی به تغییرات کمتر در درون نظام سیاسی مربوط می‌شود. بر اساس این رویکرد به ثبات سیاسی، پین (Pin) هم معتقد است چهار بعد اساسی بی‌ثباتی سیاسی وجود دارد. این چهار بعد عبارت‌اند از: خشونت سیاسی نشئت گرفته از مسائل سیاسی، اعتراضات مردمی گسترده (Mass Civil Protest)، بی‌ثباتی در درون نظام سیاسی و بی‌ثباتی رژیم‌های سیاسی؛ که بی‌ثباتی در بسیاری از کشورهای خاورمیانه تقریباً تمامی ابعاد و مؤلفه‌های بی‌ثباتی را دارا می‌باشند. در این صورت هم می‌توانیم رویدادهایی مثل جنگ، کودتا، شورش، تظاهرات اعتراضی گسترده مردم و مسائلی از این قبیل را از مصادیق بی‌ثباتی سیاسی بدانیم و هم تغییرات مکرر قوانین، سیاست‌ها، مقامات اجرایی را می‌توان از مصادیق و اتفاقات بی‌ثبات کننده دانست که منجر به عدم پیش‌بینی مناسب از آینده و در نهایت بی‌ثباتی می‌شود. (موتقی و کرم زاده، ۱۳۹۰: ۳۳۰)

گذشته از این، مشکلات در زمینه بی‌ثباتی سیاسی زمانی بیشتر می‌شود که فضای سیاسی از معضل قومیتی و مذهبی و شکاف گسترده اجتماعی نیز رنج می‌برد مانند آنچه در عراق و سوریه به‌عنوان شکاف‌های مضاعفی مطرح می‌شوند که در کنار شکاف‌های سیاسی قرار دارند. در آن دسته کشورهای که دولت شکننده و ضعیف حکم فرماست و جامعه آن نیز از تنوع قومی و خطر تجزیه در رنج است، حرکت جامعه به سمت منازعات قومی است. (هادیان، ۱۳۸۸: ۱۴۵) علاوه بر این باید اذعان کرد که یکی از مهم‌ترین ضعف انسجام و ثبات سیاسی در میان بازیگران مورد پژوهش، جوان بودن دولت-ملت‌ها و عدم موفقیت کامل روند دولت-ملت‌سازی در کشورهای منطقه است. (اسدی، ۱۳۸۶: ۱۲۶) با توجه به این توضیحات می‌توان گفت که بی‌ثباتی سیاسی

یکی از مهم‌ترین دلایل بروز منازعات اخیر در این دو کشور بوده است که خود ریشه در ناکارآمدی سیستم سیاسی دو کشور در ایجاد روند ملت‌سازی دارد که در زیر به صورت خاص‌تر به بی‌ثباتی سیاسی در این دو کشور اشاره خواهیم داشت.

۳- پتانسیل شکاف پذیری در سوریه و عراق

یکی از دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک کشورهای مورد تهاجم داعش پتانسیل شکاف پذیری است که زمینه‌ساز ظهور بازیگران غیردولتی می‌شود؛ در واقع، مهم‌ترین وجه مشترک عراق و سوریه به‌عنوان مهم‌ترین مقاصد تهاجم داعش را می‌توان امکان شکاف پذیری دانست که در ادامه به صورت خاص‌تر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

۳-۱- شکاف پذیری سیاسی سوریه و عراق

الف- سوریه

کشور سوریه به‌عنوان کشوری چند قومیتی و چند مذهبی همواره با مشکل کنترل و مدیریت تقاضاها و افکار متفاوت و گاه متعارض روبرو بوده است به همین خاطر به‌نوعی نارسایی و ناتوانی در مدیریت این مسئله دولت بشار اسد را به سمت اختلافات و درنهایت جنگ داخلی رهنمون ساخت که در این مسیر بازیگران موافق و مخالف زیادی را درگیر کرده است.

یکی از مهم‌ترین دلایل اختلافات سیاسی در این برهه زمانی تلاش مخالفان برای افزایش سهم سیاسی بیشتر در سوریه بوده است که از دید معترضان امکان رقابت سیاسی در سیستم سیاسی موجود وجود نداشته است. از دید الکسی توکویل، وضعیت دموکراتیک موجود در یک کشور منجر به تحقق ساختارهایی برای عبور موفقیت‌آمیز از بحران‌های سیاسی و اجتماعی و تحقق ثبات سیاسی می‌شود. بسیاری از دانشمندان معتقدند دموکراسی ابزار قابل‌اعتمادی در راستای بقای وضع موجود است؛ بنابراین، تحقق دموکراسی به‌عنوان روش حکومت نیازمند تحقق دو عنصر مشارکت و رقابت سیاسی است که کشورهای نیمه اقتدارگرا خواهان مشارکت حداکثری در کنار رقابت حداقلی هستند که با ماهیت دموکراسی ناسازگار است. (محمدی لرد، ۱۳۹۰:

۱۶۷-۱۶۶)

بر اساس دیدگاه توکویل کشور سوریه نتوانست در روند مدیریت سیاسی خود عناصر اساسی رقابت و مشارکت سیاسی را به اجرا بگذارد. به‌عبارت‌دیگر می‌توان گفت که دولت سوریه نتوانست در حوزه اقتصادی و سیاسی کارآمدی مورد نظر مخالفان را داشته باشد و با توجه به اینکه زمینه بروز مخالفت‌های سیاسی از طریق مسالمت‌آمیز مسدود بوده، اعتراضات سیاسی به‌صورت ناگهانی و با خشونت ادامه یافت. در همین خصوص می‌توان گفت که شکل دولت اینکه ورشکسته، ضعیف و شکننده، رانتیر، اصلاحی یا قدرتمند باشد به عملکرد دولت در سه کارکرد بستگی دارد که شامل: امنیت، رفاه اقتصادی و عملکرد نمایشی بازیگران می‌شود، اما به‌صورت

کلی کارکرد دولت در چهار حوزه اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه از جمله سوریه وجود دولت‌های ضعیف و شکننده (Weak and Fragile) پدیده‌های عمومی هستند. (Schwarz, Corral, 2011: 211-212) در همین خصوص باید گفت که با توجه به حجم بالای تقاضاها از سیستم سیاسی و ناتوانی سیستم در پاسخگویی به آن‌ها روند تحولات سیاسی در سوریه به جنگ داخلی کشیده شد.

موقعیت بین‌المللی سوریه نیز عامل دیگری برای افزایش تنش‌ها بوده است به صورتی که با شروع بحران داخلی در مارس ۲۰۱۱، امریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا، ترکیه، شورای همکاری خلیج فارس مخصوصاً عربستان و قطر حمایت و رضایت خود را از معترضان اعلام کردند. از سوی دیگر ایران، حماس، حزب‌الله و دولت لبنان، عراق، روسیه و چین به حمایت از دولت بشار اسد و ثبات حکومت وی پرداخته‌اند (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۰: ۱۰۴-۱۰۳) که این اثرگذاری بین‌المللی بحران سوریه، خود نشان‌دهنده پیچیده بودن حل بحران در این کشور دارد.

ناتوانی دولت در بازتولید مشارکت سیاسی در سوریه منجر به شکل‌گیری دولت در سایه (Shadow state) شد. دولت در سایه دولتی است که از طریق تجاری و اقتصادی کردن سیاست‌ها شناخته می‌شوند که در آن یک سیستم از هواداری و امنیت سرکوبگرانه حداقل سطحی از نظم را ایجاد می‌کند. در این صورت کمک‌های خارجی و دیگر رانت‌های خارجی به حاکمان این امکان را می‌دهد که درآمد را میان افراد وفادار تقسیم کنند و از منابع مالی برای ایجاد ابزار اجبار و به حاشیه راندن و کنترل مخالفان سیاسی استفاده کنند. این ابزارها نیز تا زمانی که درآمدها و رانت‌ها جاری است به کار می‌روند، اما در زمان بحران مالی کارکردهای این نوع دولت‌ها به‌شدت به چالش کشیده می‌شود. (Schwarz, Corral, 2011: 221) بنابراین، باید دانست که بی‌ثباتی سیاسی دولت سوریه و ناکارآمدی در مدیریت درخواست‌ها زمینه را برای بروز تحولات جدید فراهم ساخت که داعش نیز با توجه به فضای موجود ظهور یافت که از طریق کمک‌های مالی خارجی، دستاوردها و غنائم اقتصادی، فروش نفت و تبلیغات برای جذب درآمدهای مالی به افزایش قدرت نظامی خود کمک کرد.

ب- عراق

علاوه بر سوریه، عراق را نیز می‌توان یکی دیگر از کشورهای مورد تهاجم داعش نامید که نوسانات سیاسی فراوانی را تجربه کرده است به‌خصوص اینکه پس از سال ۲۰۰۰ میلادی ثبات سیاسی و امنیت به آرزوی دست‌نیافتنی سیاستمداران این کشور تبدیل شده است. اشغال عراق توسط نیروهای چندملیتی باعث فروپاشی دولت بعثی و ساختارهای سیاسی، نظامی و امنیتی شد. این رویداد به آغاز روند جدیدی برای شکل‌دهی به دولت و ساختارهای نوین بر مبنای الگویی متفاوت منجر شد. روند دولت‌سازی جدید در چند سال اخیر نشانگر مشخصه‌ها و مؤلفه‌هایی

است که فضا و پیامدهای متفاوتی نسبت به دوره‌های قبل در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و امنیتی ایجاد کرده است.

از زمان ایجاد کشور عراق، تلاش‌های متعددی برای دولت-ملت‌سازی بر اساس الگوهای مختلف انجام شده است، اما هیچ‌کدام از این تلاش‌ها نتوانست به ایجاد کشوری یکپارچه، منسجم و قدرتمند منجر شود. عراق نیز از مدل امریکایی دولت‌سازی شروع کرد که با تقسیم دولت و ایجاد دموکراسی انجمنی ابتدا دولت را در حالتی قدرتمند و دموکراتیک تأسیس کند و سپس در سطح جامعه به احزاب و نهادهای دموکراتیک اقدام کند که این نوع دموکراسی از بالا نتوانست مطابق آنچه آمریکا در نظر داشت تداوم یابد و در نتیجه منجر به حذف یا قدرت‌یابی گروهی دیگر شد.

در دهه‌های گذشته رژیم بعث سعی کرد که بر مبنای ایدئولوژی پان‌عربیسم به تکوین روند دولت-ملت‌سازی در عراق بپردازد. از این رو، سیاست یکپارچه‌سازی یعنی‌ها بر مبنای سرکوب و طرد عناصر قومی در عرصه فرهنگ، هویت و سیاست در عراق همراه بود. ضعف انسجام سیاسی و اجتماعی و بنیان‌های قدرت در عراق، آن را به‌عنوان دولتی ضعیف نمودار ساخت و این وضعیت به ایجاد ناامنی در محیط داخلی و منطقه‌ای توسط رژیم بعث منجر شد که با از بین رفتن این رژیم و در دوره جدید الگوی مورد نظر برای دولت-ملت‌سازی در عراق، مشارکت بر مبنای قواعد دموکراتیک و تقسیم قدرت بین گروه‌های قومی-مذهبی بوده است. (اسدی، ۱۳۸۶: ۱۲۹)

تقسیم‌بندی اخیر که در عراق مانند سوریه از مرحله دولت‌سازی آغاز شد نتوانست پاسخگوی نیازهای سیاسی و اجتماعی گروه‌های قومی و مذهبی باشد تا نارضایتی موجود، نوعی اختلاف درونی میان نخبگان سیاسی را ایجاد کند که در پی آن این شکاف به سطح اجتماعی نیز سرایت کرده و زمینه را برای ظهور گروه‌های تندرو فراهم کرد.

۳-۲- شکاف‌پذیری قومی در سوریه و عراق

یکی از مهم‌ترین متغیرهایی که داعش را ترغیب به تهاجم و انتخاب کشورهای مورد تهاجم خود می‌کند میزان و پتانسیل شکاف‌پذیری است که کشورهای مورد تهاجم از آن برخوردار هستند. این شکاف می‌تواند از نوع نژادی و قومی یا شکاف مذهبی باشد و کشورهایی که پتانسیل شکاف‌پذیری دارند غالباً از تنوع مذهبی و نژادی نیز برخوردارند. همه جوامع به دلایل مختلف از جمله تقسیم‌کار اجتماعی، عوامل مربوط به تبار و حسب و نسب، جنسیت و گذار تاریخی و شرایط جغرافیایی دارای شکاف‌های چندی هستند که بسته به عوامل گوناگون در برهه‌های مختلف هر یک از آن‌ها فعال و غیرفعال می‌شوند. تحولات تاریخی در شکل‌گیری این شکاف‌ها نقش اساسی دارند و به همین دلیل تنوعات بسیاری در نحوه شکل‌گیری آن‌ها در جوامع مخالف دیده می‌شود. (بشیری، ۱۳۸۴: ۹۹)

در سنجش میزان شکاف پذیری یک جامعه می‌توان هم‌زمان به ترکیبی از این متغیرها توجه کرد و به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل در تبیین رابطه میان شکاف‌های قومی و مذهبی و بی‌ثباتی سیاسی، نابرابری و تبعیض است. (کریمیان و رهبر، ۱۳۹۳: ۳۱) در جامعه‌ای که گروه‌های مختلف اجتماعی مانند عراق و سوریه و با فرهنگ مختلف و منزلت اجتماعی متعارض وجود دارند، می‌توان شاهد بروز بی‌ثباتی در اثر ناهمخوانی‌ها، تفاوت‌ها و تبعیضات بود که می‌تواند منجر به نسل‌کشی شود. در تکمیل این ادعا آنت (Annett) رابطه‌ای مثبت میان درجه تقسیم‌بندی قومی یا مذهبی هر کشور با استفاده از الگوی رشد نوکلاسیک کشف کرد. برخی نیز عقیده دارند یکی از چهارچوب‌های تئوریک که می‌تواند تبیین‌گر علل و ریشه‌های بی‌ثباتی سیاسی باشد، چندقطبی‌های قومی و مذهبی است. (محمدی لرد، ۱۳۹۰: ۱۶۶)

در زمینه شکاف قومی و مذهبی، سوریه نیز وضعیتی مشابه عراق را تجربه می‌کند. به عبارت دیگر ساختار این کشور متغیرهای شکاف قومی، مذهبی و بی‌ثباتی سیاسی را در کنار هم دارد. جامعه سوریه چه شهری و چه روستایی بر اساس نظام خویشاوند تباری مشتمل بر گروه‌های مذهبی، قومی و فرقه‌ای شکل گرفته است. فرد در این نوع نظام اجتماعی وابسته به قوم خود بوده و تعهداتی را نسبت به آن دارد. جمعیت سوریه متشکل از گروه‌های مذهبی و قومیت‌های مختلف است که یک جامعه موزاییکی را به وجود آورده است. ۹۰/۳ درصد از جمعیت سوریه را عرب و ۹/۷ درصد دیگر را نژاد کرد و ارمنی تشکیل می‌دهند. جمعیت سوریه از نظر مذهبی ۶۵ درصد عرب سنی، ۱۲ درصد علوی، ۱۰ درصد مسیحی، ۹ درصد کرد سنی و ۳ درصد بقیه دروزی، اسماعیلی، ترکمن، آشوری و چرکس هستند.

تفاوت‌های مذهبی، زبانی، نژادی در بین قوم‌های مختلف باعث شده تا هر گروه پایبند به اصول قبیله و بیشتر وفادار به قوم خود باشد. به دلیل آنکه هر گروه مذهبی فعالیت‌های خاص خود را داراست و بیشتر خود را مسئول در برابر هم‌قومی خود می‌داند، وفاداری به قوم و قبیله مهم‌تر از وفاداری به کل سوریه است که این متغیر یکی از مهم‌ترین متغیرهای شروع جنگ داخلی بوده، زیرا وفاداری ملی به مراتب کمتر از وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای بوده است. مثلاً چرکس‌های سوری که از تبار چچنی‌های روسیه هستند تعلقات خاصی نسبت به جامعه چچن روسیه دارند. (ساجدی، ۱۳۹۲: ۱۳۶-۱۳۵) که این رابطه میان چرکس‌های چچنی‌تبار و چچن‌های روسیه منجر به ورود جنگجویان چچنی به سوریه برای مبارزه با دولت مرکزی بوده است و مجموعه این عوامل باعث شده است تا جنگ داخلی سوریه منجر به قطب‌بندی قومیتی در این کشور شده و این قطب‌بندی ضمن سرایت به عراق به جنگ داخلی این کشور نیز منجر شود. (Asseburg, 2013: 20)

این در حالی است که اکثریت جامعه سوریه و البته چچنی‌های چرکس تبار از اهل سنت هستند با آگاهی از نسبت قومی و مذهبی و جمعیتی سوریه به نظر می‌رسد که به‌طور مشخص عناصر تشکیل‌دهنده قدرت باید بیشتر از جامعه اهل تسنن باشد تا دیگر جوامع موجود در سوریه که

البته این‌گونه نیست و این اکثر جمعیتی مخالف دولت مرکزی از نظر مذهبی و قومی خود تا حدودی به دولت مرکزی فشار وارد کرده و تا حدود زیادی خشونت و عدم تساهل میان شیعه و اهل تسنن را افزایش می‌دهند. این اختلاف تاریخی میان شیعیان و اهل سنت سوریه با جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ به صورت خشونت میان علویان و اهل سنت، در این کشور نمود یافت و احیا شد. (Philips, 2015: 357)

انجام کودتا و به دست گرفتن قدرت توسط حافظ اسد از فرقه علوی از حزب بعث سوریه در سال ۱۹۷۰ بر تقویت وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هر چه بیشتر اقلیت علوی افزود. از آن زمان تا به حال این برتری جامعه علوی نسبت به دیگر جوامع سوریه به خصوص جامعه اهل تسنن ادامه یافته و امور امنیتی سوریه نیز بیشتر در راستای حفظ قدرت علویان فعالیت کرده است. در جامعه موزاییکی سوریه با طولانی شدن درگیری‌های داخلی اختلافات مذهبی و تعصبات قومی نیز گسترش زیادی کرده است. گرچه قانون اساسی سوریه تمامی اقوام و مذاهب اسلامی را یکسان می‌پندارد، با وجود این، اهل تسنن امروزه خود را دارای حقوق مساوی سیاسی و اجتماعی با جامعه علوی نمی‌بیند. ریشه اصلی و قدیمی مخالفت اهل تسنن با جناح حاکم را در افزایش نقش علویان در نظام سیاسی سوریه و کاهش و افول قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اهل سنت می‌توان دید. برخی از اهل سنت سوریه از شاخه سلفی طرفدار حزب اخوان- المسلمین سوریه می‌باشند. این گروه معارض سوریه بر این اعتقاد است که با وجود گذشت نیم‌قرن از حکومت خاندان اسد، آزادی‌های اساسی و اصلاحات واقعی در سوریه امکان‌پذیر نبوده است. (ساجدی، ۱۳۹۲: ۱۳۸-۱۳۷) بنابراین، نارسایی‌های سیاسی در کنار تنوع قومی و مذهبی زیادی که سوریه از آن برخوردار است اقلیت‌های این کشور را به جریان‌ات خارج از کشور برای تأمین نیازهای سیاسی و اقتصادی خود پیوند می‌زند.

گذشته از سوریه، عراق نیز به‌عنوان کشوری چندپاره از لحاظ مذهبی و قومی، مورد توجه است که در بهترین شرایط هم احساس وحدت ملی اندکی دارد. با اینکه اکثریت عراقی‌ها عرب هستند، تقریباً ۲۰ درصد از جمعیت آن کرد، ۵ درصد ترکمن، آشوری و از دیگر گروه‌های اقلیت می‌باشند. جمعیت عراق را عمدتاً مسلمانان تشکیل می‌دهند که شامل ۶۰ تا ۶۵ درصد شیعه و ۳۲ درصد اهل سنت و مابقی از مذاهب دیگر هستند. شیعیان بر جنوب عراق مسلط هستند و کردها در شمال زندگی می‌کنند. وجود چندین هویت رقیب، دو معضل مربوط به هم را مطرح می‌سازد: اول اینکه تعیین هویتی که نتیجه تقسیم قدرت باشد مشکل است و دوم اینکه وجود هویت‌های چندگانه به نخبگان رقیب این امکان را می‌دهد که از هویت‌های مختلف سوءاستفاده کنند. رژیم جدید عراق نیز با تأکید بر قومیت، مذهب و قبیله، هویت عراقی را کم‌ارزش کرد به صورتی که عوامل مشترک ملت‌سازی مانند تعلیم و تربیت، زبان و تاریخ مشترک نمی‌توانست مورد استفاده قرار بگیرد. (بایمن، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۶۵)

در شرایط بحران خیز خاورمیانه وجود تنوع قومی و مذهبی و عدم تساهل میان آن‌ها در کنار متغیر عدم ثبات سیاسی بستر مناسبی را برای تحركات تروریستی فراهم می‌کند. در همین راستا می‌توان به ادعای بسیاری از فرقه‌های عراقی در خصوص فرقه‌گرا خواندن نوری‌المالکی در شروع درگیری داعش با دولت عراق اشاره کرد. نوری‌مالکی به خاطر فرقه‌گرایی از سوی نیروهای اجتماعی و سیاسی داخلی مورد انتقاد قرار گرفت به صورتی که وی مسئول ایجاد بن‌بست سیاسی و فراهم کردن شرایط برای بحران کنونی عراق شناخته شد؛ بنابراین، اقلیت اهل سنت عراق تلاش کردند تا نقش سیاسی بیشتری را ایفا کنند که در ابتدا به همکاری با داعش پیوستند. رهبران اهل سنت و کسانی که خود را فراهم‌کننده زمینه برای داعش می‌دانند به صورت واضحی نتوانستند درک کنند که بخشی از دولت یاغی داعش هستند و با دستیابی اندکی به نفت، داعش به صورت اجبار آمیزی در تمام جنبه‌های زندگی خصوصی و عمومی مردم دخالت دارند و صرف‌نظر از زمینه و سوابق مذهبی، آن‌ها کنترل کاملی را ایجاد خواهند کرد. (Mather, 2014: 479-480)

این فرقه‌گرایی در عراق در حالی بوده است که تغییر ساختار قدرت سیاسی در این کشور و توازن بین گروه‌های قومی - مذهبی در عرصه سیاسی مهم‌ترین مشخصه روند جدید دولت - ملت‌سازی در این کشور محسوب می‌شود که دارای ویژگی تاریخی است. از ابتدای ایجاد عراق قدرت سیاسی عمدتاً در اختیار اقلیت اعراب سنی بوده است و شیعیان و کردها نقش چندانی در ساختار قدرت نداشته‌اند و حتی مورد سرکوب قرار گرفته‌اند، اما عراق پس از صدام شاهد حالت دیگری از مشارکت گروه‌های قومی و مذهبی در ساختار قدرت بوده است. در دولت کنونی عراق، شیعیان در قالب ائتلاف عراق یکپارچه بیش‌ترین قدرت را در اختیار دارند و گروه‌های کرد و اعراب سنی نیز به نسبت جمعیت خود در قدرت سهیم هستند. تغییر ساختار قدرت از نظام تک‌حزبی به نظام مبتنی بر مشارکت فراگیر دموکراتیک گروه‌ها، مستلزم تغییراتی در فرهنگ و رفتار گروه‌های سیاسی برای هماهنگی با ساختار جدید و عملکرد موفق آن است، اما به نظر می‌رسد که زمینه‌های لازم برای کارکرد بهینه ساختار دموکراتیک نظیر سنت سهم‌دهی و امتیازدهی، اجماع در بین گروه‌های سیاسی، مصالحه در خصوص تقسیم قدرت، احترام به حقوق اقلیت، استفاده از ابزارها و شیوه‌های مشروع به‌جای خشونت در مبارزات سیاسی و سایر سنت‌های لازم برای این ساختار در عراق بسیار ضعیف بوده است. (اسدی، ۱۳۸۶: ۱۳۰-۱۲۹) به‌عبارت‌دیگر، عراق نتوانسته است در زمینه دولت-ملت‌سازی موفق عمل کند به صورتی که آنچه در روند دولت-ملت‌سازی محور قرار می‌گیرد، افزایش انسجام بین گروه‌های اجتماعی مختلف و تقویت فرهنگ و گرایش‌های ملی به‌جای هویت‌های محلی است. علاوه بر این، سخت‌گیری رژیم بعث باعث شد تا با رفتن این رژیم، اقلیت‌ها از فرصت تاریخی سهم‌خواهی سیاسی استفاده و ادعای خود را مطرح کنند که منجر به خشونت شد. (امینی، ۱۳۸۸:

۱۶۰-۱۶۱) در عراق، تنش‌ها و مناقشات قومی-فرقه‌ای بین گروه‌های مختلف را می‌توان یکی از پیامدهای روند دولت-ملت‌سازی ناموفق در عراق پس از صدام دانست که در کنار حکومت ضعیف و فقدان دولت مرکزی قدرتمند به خصوص در سال‌های اولیه اشغال، فضا را برای ظهور بازیگران غیردولتی رادیکال و از جمله داعش فراهم کرد. (متقی و محمد حسینی، ۱۳۹۱: ۳۱-۳۰) در نتیجه، گروه‌ها در رقابت برای کسب قدرت، بیشتر به ابزارها و شیوه‌های خشونت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیز روی آورده‌اند و عراق نیز به صورتی فزاینده مرکز منازعات فرقه‌ای تبدیل شده است و نیروهای چندملیتی و عراقی از ایجاد امنیت ناتوان هستند. (اسدی، ۱۳۸۶: ۱۳۳) در نهایت، می‌توان گفت که در کنار تنش‌های قومی و مذهبی، نارسایی‌های دولت-ملت‌سازی نیز منجر به حرکت تحولات به سمت خشونت در عراق شده است که البته ناکارآمدی اقتصادی خود به عنوان متغیر دیگری مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۴- بتانسیل اقتصادی جوامع مورد تهاجم

یکی از مهم‌ترین متغیرهای که می‌تواند در انتخاب کشورها به عنوان مقصد داعش مورد توجه قرار بگیرد متغیر اقتصادی است. اقتصاد از دو بابت می‌تواند در ترغیب بازیگران غیردولتی به دخالت در نقش دولت منجر شود؛ ابتدا در حالت اول، زمانی بازیگران غیردولتی مانند داعش به بحث اقتصاد توجه می‌کنند که دولت نتواند به عنوان مجری برنامه‌های اقتصادی رضایت عمومی را جلب کند به همین خاطر زمینه برای ظهور بازیگران غیردولتی فراهم می‌شود و در حالت دوم، اقتصاد برای بازیگرانی مانند داعش از این بابت اهمیت دارد که با کنترل نبض اقتصادی ضمن تضعیف دولت رقیب می‌تواند از نظر سیاسی و جذب نیروهای مورد نظر موفق عمل کند علاوه بر این می‌تواند ثبات نسبی را در مناطق تحت کنترل خود ایجاد کرده و روابط خارجی خود را گسترش دهد که در زیر به صورت مفصل‌تر به بررسی این متغیر در عراق و سوریه خواهیم پرداخت.

۴-۱- متغیر اقتصادی عراق

عراق به عنوان یکی از کشورهای تولیدکننده نفت از منابع غنی در این حوزه برخوردار است؛ بنابراین، داعش تلاش کرد با به دست آوردن سهمی در صادرات نفت از نظر قدرت نظامی خود را تقویت کند، زیرا با توجه به هزینه بالای نظامی و دستمزدهای کلان نیازمند پشتوانه اقتصادی قوی است و به نظر می‌رسد پاشنه آشیل این گروهک تروریستی منابع اقتصادی است. در کنار متغیرهای سیاسی، متغیر اقتصادی نیز می‌تواند به عنوان عاملی تأثیرگذار در انتخاب کشورهای مورد تهاجم از سوی یک بازیگر توسعه‌طلب تلقی شود. در حوزه اقتصادی ناتوانی دولت در تأمین خدمات اساسی برای مردم عراق و نیازهای اقتصادی آنان، کاهش نرخ بیکاری، توزیع منصفانه درآمدهای نفتی بدون توجه به قومیت‌ها، تخصیص درآمدها برای پروژه‌های بازسازی عراق، تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی مهم‌ترین مؤلفه‌هایی است

که دولت عراق در تأمین آن‌ها با مشکلات گسترده‌ای روبرو بوده است. (مهنام، زارع زحمتکش، ۱۳۹۱: ۱۰۶۴)

ناتوانی دولت عراق در برآوردن نیازها در کنار احساس تبعیض مذهبی از سوی اهل سنت عراق زمینه را برای حضور داعش در شهرهای مهمی مانند موصل و سنجار به‌عنوان شاهراه انتقال نفت و نیروی نظامی و لجستیکی از رقه؛ مرکز داعش به موصل فراهم کرد، زیرا نفت به‌عنوان مهم‌ترین منبع درآمد داعش از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. اهمیت این منطقه تا جایی است که بریتانیا نیز در زمان تسلط خود بر این منطقه در سودای کنترل موصل به‌عنوان منطقه غنی نفتی بود و این مسئله منجر به اختلافات با ترکیه بر سر این منطقه شد. علاوه بر این، بریتانیا نیاز به کنترل مسیر تجاری بین شبه‌قاره هند و اروپا را داشت و این موضوع اهمیت کانال سوئز را بیشتر کرد به صورتی که حجم تجاری بریتانیا از این منطقه از ۹ درصد به ۱۴ درصد افزایش یافت و اهمیت خلیج فارس و تنگه هرمز، حفظ پایگاه هوایی در بصره و بغداد را ضروری می‌ساخت. (Mather, 2014: 475-476) بر اساس اهمیت نفت، دولت عراق نیز تلاش دارد تا بیشترین انرژی خود را در دو جبهه صرف بیرون راندن داعش از مرزهای خود و حفاظت از زیرساخت‌های اقتصادی کند. نفت عراق به‌عنوان منبع درآمد این کشور حدود ۹۰ درصد درآمد دولتی و ۸۰ درصد مبادلات بین‌المللی این کشور را دربرمی‌گیرد صادرات نفت این کشور در سال ۲۰۱۴ حدود ۲/۵ میلیون بشکه در روز بوده است که با تصرف برخی از منابع از سوی داعش این میزان کاهش یافته است به صورتی که داعش حدود ۴۰۰ تا ۴۵۰ هزار بشکه در روز صادرات نفت را در دستور کار خود قرار داد.

۴-۲- متغیر اقتصادی سوریه

سوریه نیز به‌عنوان کشوری دارای منابع نفت و گاز به حساب می‌آید که با شروع قدرت‌یابی داعش یکی از مهم‌ترین اهداف این گروهک دستیابی به منابع نفت و گاز در این کشور بوده است. یکی از این مناطق شهر تاریخی پالمیرا بوده است که نه تنها به‌واسطه تسلط بر مسیر ارتباطی حمص و دمشق که به‌واسطه نزدیکی به ذخایر گاز سوریه حائز اهمیت بوده است که البته در کنار آن و مهم‌تر از آن دیرالزور به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پالایشگاه نفتی در سوریه مطرح است که از نظر نفت و مجاورت رودخانه فرات اهمیت اقتصادی فراوانی دارد و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطقی مطرح می‌شود که داعش تلاش کرد تا بر آن تسلط یابد. اقتصادی که بشار اسد از پدر خود به ارث برد شامل بخش تولیدکننده محصولات کشاورزی متوسط و بخش اقتصاد صنعتی کوچک و ضعیف در کنار منابع نفتی و مواد خام نفتی بود. (Schmidt, 2006: 92-93) با توجه به سابقه تاریخی وضعیت اقتصادی در سوریه می‌توان گفت که برخی از بحران‌های موجود در سوریه از نظر اقتصادی بحران‌های عمیقی بوده است که ریشه در دوران حافظ اسد دارد.

یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که نارضایتی عمومی در سطح داخلی سوریه را به دنبال داشته مشکل بیکاری بوده است. میزان رشد جمعیت در دوران بشار اسد حدود ۳ درصد بوده که بالاتر از میانگین جهانی محسوب می‌شود که این میزان رشد منجر به تولید جمعیت جوان در این کشور شده است که در سال ۲۰۰۱ حدود ۴۵ درصد از آن‌ها زیر ۱۵ سال بوده‌اند همان جمعیتی که در سال ۲۰۱۱ کاملاً جوان محسوب می‌شوند. از سوی دیگر سوریه کشوری است که به شدت به منابع نفتی وابسته بوده است به صورتی که حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد صادرات سوریه را در بر گرفته است و چیزی حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد درآمد دولت وابسته به نفت است؛ بنابراین، سیاست‌های اقتصادی این کشور به شدت تحت تأثیر قیمت نفت بوده است. از میانه دهه ۱۹۹۰ روند خدمات عمومی به نسبت رشد کاهش یافت که در نتیجه افزایش فقر را به دنبال داشت. (Perthes, 2001: 144)

از سوی دیگر تمرکز اقتصاد در بخش دولتی و فقدان سیستم اقتصاد خصوصی در کنار توزیع نامناسب اقتصادی منجر به افزایش نارضایتی عمومی از شرایط اقتصادی و اجتماعی شد. در سیستم جدید سوریه تحت حکومت بشار، فشار برای انجام اصلاحات اقتصادی افزایش یافت که نشانه‌هایی از جامعه مدنی فعال‌تری را در خود می‌دید که ۹۹ روشنفکر در نامه‌ای خواستار پایان وضعیت اضطراری در سوریه شدند، اما پاسخ مثبتی در این مورد از سوی سیستم سیاسی دریافت نکردند. (Perthes, 2001: 146)

یکی از مهم‌ترین معضلات اقتصادی در سوریه افزایش تمرکز اقتصاد در دست علوی‌ها به نسبت قبل بود تا جایی که رامی مخلوف (Rami Makhlouf) یکی از خویشاوندان بشار اسد به نماد افراط‌گرایی در اقتصاد بشار اسد تبدیل شد و به صورت هم‌زمان یارانه‌ها برای مردم عادی قطع شد که خشک‌سالی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ در شمال شرق سوریه به فشار اقتصادی در این کشور افزود که از سوی سیستم، حمایت مناسبی از کشاورزان صورت نگرفت؛ بنابراین، مهاجرت گسترده‌ای از روستاها به شهرها صورت گرفت. در این زمان با افزایش مهاجرت به شهرها بحران جدیدی به صورت جدی در سوریه به نام بحران مسکن شکل گرفت که تقاضای بیش از مسکن موجود منجر به افزایش سکونتگاه‌های غیررسمی شد که حدود ۴۰-۵۰ درصد از بازار مسکن را شامل می‌شد. (Goulden, 2011:188) در زمینه بازار مسکن نیز علویان به نسبت مردم عادی از موقعیت بهتری برخوردار بودند که خود منجر به احساس تبعیض از سوی سایر اقلیت‌ها می‌شد به صورتی که با شروع روند خشک‌سالی در این کشور این احساس نیز تقویت شد.

علاوه بر این، بحران آب به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات، همواره مورد توجه بوده، زیرا این کشور با کمبود آب روبرو بوده است. آب‌های زیرزمینی ۳۷ درصد منابع آبی سوریه را شامل می‌شود که بخش اعظم آن صرف کشاورزی می‌شد و از دید فائو این میزان مصرف با میزان بارندگی رابطه مثبتی ندارد. (Barnes, 2009: 512, 513) از دید مخالفان، دولت بشار امکانات لازم برای

علویان این کشور در دوره خشک‌سالی را فراهم آورده در صورتی که سایر قومیت‌ها را نادیده گرفته است و هسته این تفکر منجر به افزایش تنش میان شیعیان و اهل سنت شد. (Philips, 2015: 367) اهل سنت بر این عقیده بوده‌اند که تبعیض‌های سیاسی در کنار تبعیض در حوزه مسکن و کشاورزی و مشاغل دولتی منجر به افزایش شکاف میان علویان و اهل سنت این کشور شده است؛ بنابراین، زمینه برای بروز گروهک‌های غیردولتی مبنی بر ترغیب اهل سنت به مبارزه فراهم شد. در کنار نارسایی‌های اقتصادی در سوریه می‌توان به افزایش تحریم‌ها در سال ۲۰۱۲ به‌عنوان عامل تشدیدکننده بحران اقتصادی در این کشور اشاره کرد به‌خصوص تحریم اتحادیه اروپا بر بخش مالی و صنایع نفتی که حدود ۵۰ درصد درآمد دولت سوریه را تشکیل می‌داد که فشار گسترده‌ای را بر این کشور وارد کرد. البته قبل از این در سال ۲۰۱۱ ایالات متحده اولین کشوری بود که به اعمال تحریم علیه سوریه اقدام کرد. (Moret, 2015: 120, 128) در نتیجه، اعمال این تحریم‌ها منجر به تضعیف بنیه اقتصادی دولت شد و زمینه را برای ورود بازیگران غیردولتی و از جمله داعش فراهم کرد.

در ادامه به آینده داعش در کشورهای دارای شرایط مشابه با عراق و سوریه به صورت اجمالی پرداخته خواهد شد، زیرا از دید نگارندگان پتانسیل داعش پذیری کشورهای لبنان، افغانستان، پاکستان و لیبی تا حدود زیادی می‌تواند به بقای داعش در آینده حتی در صورت سرکوبی این جریان در عراق و سوریه کمک کند.

۵- آینده داعش در کشورهای همگون با عراق و سوریه

در کنار عراق و سوریه که در نتیجه متغیرهای مورد بررسی از وضعیت نامناسبی برخوردارند می‌توان بر اساس همین مؤلفه‌ها عنوان کرد که لبنان، افغانستان و پاکستان و لیبی نیز از پتانسیل بالای فعالیت داعش برخوردار هستند. این کشورها با میزانی از بی‌ثباتی سیاسی روبرو بوده‌اند که از این نظر، این بازیگران را شکننده نشان می‌دهد و برخی از این کشورها مانند پاکستان به‌عنوان دولت ورشکسته‌ای شناخته می‌شوند که خود زمینه‌ساز فعالیت بسیاری از گروهک‌های تروریستی بوده است.

تنوع قومی و مذهبی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرها در کشورهای مورد نظر نه تنها سبب‌ساز تساهل بیشتر میان جوامع نشده است، بلکه زمینه را برای تنش بیشتر فراهم کرده است که لبنان نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. هسته اصلی بی‌ثباتی در لبنان در درجه اول قومیت‌گرایی و طایفه‌گرایی است. (راموز، ۱۳۹۲: ۲۳۲-۲۳۳) لبنان کوچک‌ترین کشور خاورمیانه پس از بحرین است. این کشور دارای یکی از نامتجانس‌ترین بافت‌های قومی و جمعیتی در جهان است که دارای ۴/۳ میلیون جمعیت است که از این میان ۴۱ درصد شیعه، ۲۷ درصد سنی، ۱۶ درصد مارونی، ۹ درصد ارتدکس و ۷ درصد دروزی هستند. امروزه در لبنان هجده طایفه رسمی وجود دارد که

از این حیث یکی از پر اقلیت‌ترین محسوب می‌شود. (ابوالحسن شیرازی، قربانی شیخ‌نشین و سیمبر، ۱۳۹۱: ۱۰۲-۱۰۱)

با توجه به این زمینه قومی و مذهبی، این کشور مانند عراق و سوریه از استعداد بالایی برای فعالیت‌های داعش برخوردار است به صورتی که می‌توان گفت یکی از فضاها برای داعش در صورت فشار در سوریه و عراق می‌تواند در آن فعالیت متمرکزتری پیدا کند لبنان بوده است. گذشته از لبنان، لیبی نیز شرایط مشابهی را تجربه می‌کند با این تفاوت که لیبی پیش از لبنان محل فعالیت‌های تروریستی دولت اسلامی به‌خصوص در شهر سرت بوده است. لیبی به‌عنوان کشوری که در پی انقلاب‌های عربی تا حدود زیادی دچار تغییر ساختاری شد؛ همچنان از پتانسیل داعش پذیری بالایی برخوردار است. بسیاری از نظریه‌پردازان جنگ انقلاب و جنگ داخلی لیبی بر این اعتقادند که آنچه در لیبی اتفاق افتاد؛ در واقع، جنگی میان قبایل و اقوامی بود که در این کشور بر سر سهم سیاسی به رقابت می‌پرداختند. هرچند به‌طور قطع نمی‌توان این نظر را پذیرفت، اما می‌توان گفت که بخش اعظمی از درگیری‌های درون لیبی ناشی از وفاداری‌های (Loyalty) قومی بوده است. (Lacher, 2011: 144,14) علاوه بر این، ناکارآمدی سیاسی وجه مشترک دیگری میان کشورهای عراق و سوریه با لیبی و لبنان است که زمینه را برای ظهور بازیگران فروملی و غیردولتی از جمله داعش فراهم کرده است؛ در واقع، این بازیگران از شکاف میان دولت و ملت استفاده کرده و با برجسته کردن ناکارآمدی حاکمیت به ایفای نقش می‌پردازند.

پاکستان نیز در ادبیات سیاسی به‌عنوان یکی از دولت‌های ورشکسته (Failed State) مورد توجه قرار می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین مسائلی که همواره پاکستان با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند مسئله ثبات و اقتدار سیاسی است که در موارد زیادی فقدان چنین مؤلفه‌ای منجر به ظهور گروهک‌های تروریستی یا قدرت گرفتن آن‌ها در این کشور شده است به صورتی که از دید بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به‌عنوان مأمّن بازیگران غیردولتی تروریستی شناخته می‌شود. در پاکستان بی‌ثباتی حکومت، ناکارآمدی احزاب سیاسی و فرهنگ سیاسی ضعیف، سناریوهای ایجاد بی‌ثباتی سیاسی را رقم می‌زند. بی‌ثباتی سیاسی در پاکستان با بسیاری از موارد دیگر در ارتباط است و از این حیث مسائل زیادی را برای این کشور ایجاد کرده است؛ کشوری که چند نژادی است و از طیف فرهنگی متفاوتی برخوردار است.

علاوه بر این، یکی از متغیرهایی که پاکستان خود را با آن تعریف کرده مسئله استقلال این کشور از هند بوده که در عمق آن اختلافات مذهبی نهفته بوده است. تاریخ پاکستان به‌صورت گسترده‌ای با تاریخ هند گره‌خورده است و تا سال ۱۹۴۷ بخشی از هند بوده است. اساسی‌ترین توجیه برای جدایی پاکستان تأکید بر تفاوت مسلمانان و هندوها بوده است و مذهب به‌عنوان مهم‌ترین عامل هویت‌بخش پاکستان مطرح می‌شود که باعث انکار موجودیت تکررگرای خود شده است و تلاش دارد تا به هر صورتی به سمت یکپارچگی حرکت کند که این تلاش برای وحدت بیش‌ازحد خود

منجر به ایجاد دولتی ناکارآمد و بی‌ثباتی سیاسی شده است. (Khan, 2006: 69) با وجود این، آنچه می‌تواند پاکستان را از سایر بازیگران مذکور مجزا کند این نکته است که پاکستان هنوز به آن مرحله از بی‌ثباتی سیاسی نرسیده است که کنترل خود را بر گروهک‌ها از دست دهد. علاوه بر پاکستان، افغانستان نیز می‌تواند یکی از کانون‌های آینده فعالیت داعش به حساب آید. در افغانستان نیز همواره نشانه‌هایی از بحران، بی‌ثباتی و عدم تعادل سیاسی وجود داشته است. این امر مخاطرات زیادی برای آن کشور به وجود آورده است. موانع ایجاد یک ساختار اداری کارآمد برای بازسازی کشور افغانستان را طیف گسترده‌ای از عوامل داخلی و بین‌الملل تشکیل می‌دهد. موانع خارجی، اغراض سیاسی خارجی در پروژه بازسازی و تخصیص کمک‌های اقتصادی، به همراه طیف گسترده‌ای از عوامل داخلی، زمینه ناپایداری ساختار سیاسی در افغانستان را به وجود آورده‌اند. (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۷۳)

کشور افغانستان از زمان تأسیس تاکنون فاقد یک دولت مقتدر برای تأمین امنیت مرزها بوده است. به عبارت دیگر کشور افغانستان با بحران حاکمیت سرزمینی مواجه بوده است. این ضعف ساختاری را می‌توان ناشی از عوامل و متغیرهایی در چهارچوب روند دولت-ملت‌سازی در آن کشور دانست که در این میان جغرافیا نیز به‌عنوان متغیری اساسی در تشدید ضعف ساختاری دولت‌سازی غیرقابل‌اغماض است که می‌تواند تعیین‌کننده در بقای داعش در این کشور باشد. (هادیان، ۱۳۸۸: ۱۳۴)

در نهایت به نظر می‌رسد در درجه‌ای پایین‌تر اندونزی نیز به‌عنوان کشوری فرامنطقه‌ای با جمعیتی مسلمان می‌تواند به‌عنوان یکی از گزینه‌های مورد نظر داعش در آینده مورد توجه قرار بگیرد. اندونزی یکی از بزرگ‌ترین کشورهای مسلمان است که طی سال‌های اخیر تلاش کرده است تا از اختلافات مذهبی دوری کند. با وجود این، جریان‌ات سلفی‌گری در برخی از استان‌های آن فعالیت دارند که توانمندی نیروهای سلفی از جمله داعش را در این مناطق افزایش داده است. گذشته از این، اندونزی یکی از کشورهای است که داعش آن را به‌عنوان منبع جذب نیرو می‌نگرد. جریان اختلافات مذهبی در این کشور هرچند تحت سیاست دولت تا حدودی مسالمت‌آمیز شد، اما در رسانه‌های این کشور خشونت‌های مذهبی همچنان مشهود است به صورتی که پلورالیسم و تکثرگرایی مذهبی نیز نتوانسته به‌صورت کلی اختلافات مذهبی را از بین ببرد.

یکی از مهم‌ترین مخالفان تکثرگرایی مذهبی در کشور اندونزی جبهه مقاومت اسلامی (Islamic Defenders Front) بوده است. در این میان، حزب عدالت و توسعه (Prosperous Justice Party) نیز در تلاش است تا قدرت سیاسی خود را افزایش دهد به صورتی که این حزب تلاش کرده است تا عقاید اسلام‌گرایی را به سمت ملی-مذهبی تغییر دهند تا از این طریق به جریان سیاسی اصلی تبدیل شوند. (Sakai, Fauzia, 2014: 41-42) در این میان برخی از احزاب اندونزی به‌عنوان احزاب متعصب شناخته می‌شوند که می‌توان به حزب التحریر این کشور اشاره

کرد که به دنبال ایجاد یک خلیفه جهانی است. (Chao, 2014: 242) با وجود این، متغیر ثبات سیاسی در اندونزی از وضعی به نسبت بهتری برخوردار است، اما آنچه تا حدودی مشخص است، این بوده که کشورهای مذکور از نقش تعیین کننده‌ای در آینده داعش برخوردار هستند.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت، باید گفت که داعش از سویی برای بقای خویش در پی تلاش برای تبدیل شدن به دولت و در نتیجه کسب سرزمین است. این در حالی است که کشورهای اسلامی به دلیل وجود مسلمانان مهم‌ترین هدف داعش محسوب می‌شود. از سوی دیگر، استراتژی داعش در قبال کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اسلامی متفاوت است. بدین معنا که این بازیگر با توجه به میزان پتانسیل درونی خود که شامل توانایی مالی و اقتصادی، توانایی نظامی و اطلاعاتی و توانایی تبلیغات و جذب نیرو می‌تواند در جوامع مختلف یا در قبال کشورهای مختلف به صورت متفاوتی عمل کند.

در این میان، علاوه بر درک این بازیگر از میزان توانایی خود آنچه اهمیت می‌یابد درکی است که از بازیگر مورد تهاجم وجود دارد. سابقه جنگ در سوریه و حمله به عراق این امر را اثبات می‌کند که ثبات درونی سیستم سیاسی بازیگران مورد تهاجم در کنار پتانسیل تجزیه‌پذیری سرزمینی بر اساس تنوع قومی نژادی و مذهبی مهم‌ترین فاکتورهایی بوده‌اند که در کنار هم قرار گرفته‌اند تا بازیگری انتخاب و تهاجم به آن صورت بگیرد که در این میان تلاش شده است تا حدود زیادی منابع مالی و جذب نیرو نیز از طریق بومی انجام شود. این حالت می‌تواند هزینه‌های جنگ را کاهش و سرمایه‌گذاری داعش را افزایش. به‌عنوان مثال می‌توان به چاه‌های نفت موصل در عراق و دیرالزور در سوریه اشاره داشت که ترکیه به‌عنوان مهم‌ترین خریدار نفت داعش از این قرضیه سود می‌برد.

همچنین، داعش تلاش کرده تا از نارسایی دولت‌های جوامع اسلامی در زمینه اقتصادی و سیاسی و هویت مذهبی به‌عنوان مهم‌ترین ابزار برای جداسازی دولت از ملت استفاده کند و سپس با توجه به خلأ ناشی از این شکاف به ایفای نقشی جایگزین بپردازد. این مسئله در مورد بازیگرانی اسلامی که از بعد مسافت برخوردارند متفاوت است به همین خاطر بیشتر تلاش داعش برای فعالیت از درون خود این کشورهاست تا حمله نظامی یا فعالیت‌های تروریستی تا از این طریق بتواند ابتدا پایگاه‌هایی مناسب عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و نظامی تهیه و سپس فعالیت رسمی خود را آغاز کند؛ بنابراین، یکی از مهم‌ترین خطراتی که این کشورها را تهدید می‌کند نیروهای از این کشورهاست که جذب داعش می‌شوند؛ در واقع، می‌توان با توجه به متغیرهای مورد بررسی عنوان کرد که پتانسیل داعش پذیری هر منطقه‌ای از جوامع اسلامی با توجه به ویژگی‌هایش متفاوت است. در نتیجه با تشخیص این امر می‌توان پیش‌بینی کرد که کدام منطقه در هریک از

جوامع اسلامی می‌تواند با مشکل تروریسم و فعالیت گروهک‌های تروریستی و به‌خصوص داعش روبرو شود.

کتاب‌نامه

الف- کتب

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله؛ قربانی شیخ‌نشین، ارسلان؛ سیمبر، رضا، ۱۳۹۱، سیاست و حکومت در خاورمیانه، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
۲. بایمن، دانیل، ۱۳۸۷، ایجاد عراقی دموکراتیک چالش‌ها و فرصت‌ها، ترجمه سکینه بیری و عبدالرضا همدانی، سامان سیاسی در عراق جدید، به کوشش امیرمحمد حاجی یوسفی و احمد سلطانی نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم. ۱۷۵-۱۵۴
۳. برادران شرکا، حمیدرضا، ۱۳۸۸، چشم‌انداز استراتژیک کشورهای مسلمان، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک - مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۴. بشیریه، حسین، ۱۳۸۴، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی.
۵. حاجی یوسفی، امیرمحمد؛ سلطانی‌نژاد، احمد، ۱۳۸۷، سامان سیاسی در عراق جدید، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.
۶. راموز، صالح، ۱۳۹۲، لبنان، هویت ملی؛ و تأثیر آن بر روابط دوجانبه با ایران، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول.
۷. ساجدی، امیر، ۱۳۹۲، بحران سوریه و دخالت قدرت‌های بیگانه، تهران: پژوهشنامه روابط بین‌الملل.
۸. عبدالله خانی، علی، ۱۳۸۹، نظریه‌های امنیت، تهران: مؤسسه فرهنگی و بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ اول.

ب- مقالات

۹. اسدی، علی‌اکبر، (۱۳۸۶)، «دولت-ملت‌سازی در عراق جدید و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، مجله سیاست دفاعی، شماره ۶۰، صفحات ۱۲۱-۱۵۰.
۱۰. امینی، کریم، (۱۳۸۸)، «تأثیر روند دولت-ملت‌سازی بر ثبات سیاسی و سیاست خارجی عربستان سعودی»، مجله سیاست دفاعی، سال ۱۷، شماره ۶۸، صفحات ۱۵۵-۱۷۶.
۱۱. امینیان، بهادر؛ کریمی قهرودی، مائده، (۱۳۹۱)، «استراتژی دولت-ملت‌سازی امریکا در افغانستان»، دو فصلنامه علمی پژوهشی دانش سیاسی، سال ۸، شماره ۱، صفحات ۶۹-۹۷.
۱۲. جوکار، محمدصادق، (۱۳۸۷)، «جدال قدرت، دلایل ادامه ناآرامی‌های داخلی در عراق»، همشهری دیپلماتیک، سال ۳، صفحات ۲-۱۸.

۱۳. زرگر، افشین، (۱۳۸۵)، «مدل‌های دولت - ملت‌سازی؛ از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال ۱۴، شماره ۷، صفحات ۹۷-۱۶۰.
۱۴. ساعی، احمد، (۱۳۸۴)، «امنیت ملی در جهان سوم»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال ۷، شماره ۱۴، صفحات ۵۵-۹۱.
۱۵. فلسفی، هدایت‌الله، (۱۳۷۱)، «بی‌اعتمادی، تضاد مفاهیم واقعی و جعلی»، جامعه سالم، سال ۲، شماره ۶، صفحات ۲۶۵-۲۷۴.
۱۶. قوام، سید عبدالعلی؛ قیصری، محمد، (۱۳۹۱)، «ملی‌گرایی و دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۱۹، شماره ۴، صفحات ۱۱-۳۶.
۱۷. کریمیان، علیرضا؛ رهبر، عباسعلی، (۱۳۹۳)، «رسانه‌های جمعی، ثبات سیاسی و وقوع انقلاب اسلامی در ایران»، فصلنامه علمی پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی، سال ۸، شماره ۲۶، صفحات ۲۳-۴۴.
۱۸. متقی، ابراهیم؛ محمد حسینی، مسعود، (۱۳۹۱)، «فرصت‌ها و تهدیدات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در قبال دولت - ملت‌سازی امریکا در عراق»، مجله سیاست دفاعی، سال ۲۰، شماره ۸۰، صفحات ۹-۴۶.
۱۹. محمدی لرد، عبدالحمود، (۱۳۹۰)، «سازمان‌های اطلاعاتی و ثبات سیاسی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۳، صفحات ۲۲۷-۲۵۸.
۲۰. مصلی‌نژاد، عباس، (۱۳۸۸)، «فرهنگ اجتماعی و ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۵، شماره ۱، صفحات ۱۶۸-۱۹۷.
۲۱. موثقی، سید احمد؛ کرم‌زادی، مسلم، (۱۳۹۰)، «بررسی تأثیرات ثبات سیاسی بر توسعه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۳، صفحات ۳۲۱-۳۴۰.
۲۲. مهنام، شیدا؛ زارع زحمتکش، صدیقه، (۱۳۹۱)، «چالش‌های اجتماعی، هویتی و ساختاری خاورمیانه (مطالعه موردی عراق)»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۶، شماره ۴، صفحات ۹۱۳-۹۳۴.
۲۳. نیاکویی، سید امیر؛ بهمنش، حسین، (۱۳۹۱)، «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۴، صفحات ۹۷-۱۳۵.
۲۴. هادیان، حمید، (۱۳۸۸)، «ضعف ساختاری دولت - ملت‌سازی در افغانستان: جغرافیا و قومیت»، فصلنامه راهبرد، سال ۱۸، شماره ۵۱، صفحات ۱۳۳-۱۵۱.

ج- انگلیسی

25. Asseburg, Muriel (2013), "Syria's Civil War: Geopolitical Implications and Scenarios", *Mediterranean Yearbook*, 2013.

26. Barnes, Jessica(2009), “ Meaning the Waters of Bath Country: the Politics of Water Security in Syria”, **Geopolitics**.
27. Chao, En-Chieh(2014), “Not Fanatical: The Evolution of Sociable Piety and the Diakogic Subject in Multi-Religious Indonesia”, **The Asian Pacific Journal of Anthropology**, Vol.15, No.3.
28. Chari, PR(2010), “Pakistan’s Stability the Global Stakes, Institute of Peace and Conflict Studies”, **New Dehli**, No.159.
29. Goulden, Robert(2011), “ Housing, Inequality, and Economic Change in Syria”, **British Journal of Middle Eastern Studies**, 38(2).
30. Khan, Ijaz(2006), “Contending Identities of Pakistan and the Issue of Democratic Government”, **Peace and Democracy in South Asia**, Vol 2. N.1 &2.
31. Lacher, Wolfram(2011), Families, Tribes and Cities in the Libyan Revolution, Middle East Policy, Vol.18, No,4
32. Lacher, Wolfram(2011), **Families, Tribes and Cities in the Libyan Revolution**, Middle East Policy, Vol.18, No,4
33. Mather, Yassamine(2014), “The fall of Ottoman Empire and Current Conflict in the Middle East”, **Critique**, Vol. 42, No. 3.
34. Moret, Erica S(2015), “ Humanitarian Impact of Economic Sanction on Iran and Syria”, **European Security**, Vol.24, No.1.
35. Perthes, Volker(2001), “The Political Economy of Syrian Succession”, **Survival Global Politics and Strategy**, Vol, 43, No. 1.
36. Philips, Christopher (2015), “Sectarianism and Conflict in Syria”, **Third World Quarterly**, Vol,36, No.2.
37. Sakai, Minako, Fauzia, Amelia(2014), “Islamic Orientations in Contemporary Indonesia: Islamism on the Rise?”, **Asian Ethnicity**, Vol, 15, No.1.
38. Schmidt, Soren(2006), “ the Missed Opportunity for Economic Reform in Syria”, **Mediterranean Politics**, Vol, 11, No. 1.
39. Schwarz, Rolf, Corral, Miguel de(2011), “States Do not just fail and collapse: Rethinking states in the Middle East”, **Democracy and Security**: 7.
40. <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/iz.html>